

بررسی جنبش‌های اجتماعی افریقیه (عصر والیان اموی و عباسی) با تکیه بر نظریه تحول انقلابی جانسون

اعظم بهرامی^۱

چکیده

ورود اسلام به افریقیه، سرمنشأ بسیاری از تحولات، به‌ویژه در زمینه سیاسی و اجتماعی در این منطقه شد. فاتحان عرب با همراهی و راهنمایی بربرها، این سرزمین را تا اندلس درنوردیدند. بربرها، امیدوار بودند که در نتیجه این فتوحات و در فضای حاکمیتی جدید مسلمانان، حقوق و جایگاهی همانند مجاهدان عرب برایشان قرار داده شود؛ ولی این هدف در بیشتر مواقع و به‌خصوص در اوایل ورود اعراب، برای آنها محقق نشد. علاوه بر این، مهاجرت اعراب به افریقیه، پیامدهایی در نقاط مختلف به همراه داشت که از جمله آن، تشکیل جبهه‌های معارض با سلطه مرکزی، یعنی خلافت اموی بود. عملکرد تبعیض‌آمیز و غالباً خشونت‌آمیز والیان عرب در این دوره، منجر به اعتراضات گسترده‌ای از سوی بربرها و بومیان شد. از این رو، طی جنبش‌هایی، اعتراضات خود را نسبت وضعیت پیش‌آمده نشان دادند که در نتیجه این جنبش‌ها، به تدریج حکومت‌هایی نیز تشکیل شد.

پژوهش حاضر، در صدد بررسی علل لازم در بروز جنبش‌های اجتماعی افریقیه (عصر والیان اموی و عباسی) با تکیه بر نظریه تحول انقلابی جانسون است و با این فرضیه که تغییر نظام اجتماعی افریقیه، عدم اعتبار حکومت مرکزی و رکود قدرت، در بروز این

^۱. دکترای تاریخ اسلام، دانشکده فنی الزهراء. مدرس (نویسنده مسؤول): sohabahrami1365@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۸/۴/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۱۰

جنبش‌ها تأثیر داشت.

واژگان کلیدی

افریقیه، جنبش اجتماعی، عصر والیان اموی و عباسی، بربرها.

مقدمه

مغرب اسلامی، سرزمین گسترده‌ای بود که به گزارش تاریخ‌نویسان و جغرافی‌نگاران متقدم، بخش‌های شمال آفریقا را از غرب مصر تا اقیانوس اطلس فرامی‌گرفت. جغرافی‌نگارانی همچون استخری و مقدسی، اندلس را نیز پاره‌ای از مغرب دانسته‌اند (اصطخری، ۱۳۶۸: ۴۰-۳۹؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۱۱-۳۱۰). مغرب اسلامی پیش از گسترش اسلام بدان‌جا، از دوره‌های تاریخی گوناگون گذشته بود؛ مانند دوره حاکمیت کارتاژها (۵۵۰-۱۴۶ ق.م)، دوره روم غربی و واندال بیزانس (۱۴۶ ق.م - ۶۷۰ م)؛ اما پس از ورود اسلام بدین سامان، از سال بیست هجری قمری دوره حاکمیت تازه‌ای در این قلمرو آغاز شد. فاتحان عرب مسلمان، از سال ۲۱ هجری وارد افریقیه شدند و فتوحات تدریجی این منطقه تا اندلس شکل گرفت. ساکنان بومی این منطقه، پس از ورود فاتحان مسلمان و با شنیدن شعارهای مساوات و عدالت‌طلبانه، دین جدید و نمایندگان آن را به تدریج پذیرفتند؛ ولی پس از مدتی، به دلیل مغایرت شعارهای مساوات‌طلبانه فاتحان عرب در ابتدای ورود به افریقیه و عملکرد آنها، علیه والیان و خلافت مرکزی به پا خاستند و این جنبش‌ها برای مدت‌ها ادامه پیدا کرد و حتی به تشکیل دولت‌های مستقل و البته اسلامی نیز منجر شد. این جنبش‌ها در دوره والیان اموی، به‌ویژه در اواخر حکومت امویان شدت گرفت که از جمله آنها: جنبش کسبله بن لمزم، کاهنه بربری و بزرگ‌ترین جنبش در دوره هشام بن عبدالملک، توسط میسره مدغری انجام گرفت، که این جنبش اخیر، به تشکیل حکومت انجامید.

جنبش‌های اجتماعی، از پدیده‌های مهمی هستند که غالباً در طول تاریخ جوامع بشری رخ داده‌اند. این جنبش‌ها، مجموعه‌ای از کنش و تلاش افرادی به شکلی کم‌وبیش پیوسته و با اهدافی تقریباً معین همچون دفاع، گسترش یا دستیابی به اهداف خاص و برای ایجاد دگرگونی در ساختار اجتماعی و سیاسی می‌باشد (روشه، ۱۳۶۸: ۱۲۹) و همچنین، با توجه به سیر تاریخ جوامع بشری، بیشتر این جنبش‌ها به منظور تحقق مطالبات سیاسی و

اجتماعی، علیه نظام حاکم روی داده است. یکی از دوره‌های تاریخ اسلام که در آن، جنبش‌های اجتماعی متعددی رخ داده، عصر والیان اموی و اوایل خلافت عباسیان (۱۳۲-۴۴ق) در افریقیه است و چون وجود این جنبش‌ها، موجب تحولات مهمی در این منطقه شد، در این پژوهش، سعی بر آن است تا این جنبش‌ها از لحاظ ماهیت، علل و عوامل روی دادن و بررسی زمینه‌های اجتماعی آنها، نه فقط با دیدگاه صرف تاریخی و عوامل سیاسی، بلکه با استفاده از یکی از تئوری‌های جنبش‌های اجتماعی در جامعه‌شناسی انقلاب، یعنی نظریه تحول انقلابی جانسون، مورد بررسی قرار گیرند.

نظریه تحول انقلابی چالمرز جانسون

یکی از مهم‌ترین نظریه‌هایی که در مکتب کارکردگرایی - ساختی در باره انقلاب شده است، «نظریه تحول انقلابی» چالمرز جانسون است. جانسون، بررسی تحلیلی خود را بر اساس نظریه کارکردگرایی - ساختی پارسونز قرار داده است. جانسون، علل لازم بروز انقلاب‌ها را در سه مورد بررسی می‌کند: نظام اجتماعی نامتعادل، رکود قدرت و فقدان اعتبار. وی نظام اجتماعی نامتعادل را به عنوان اولین علت بروز انقلاب این‌گونه بررسی می‌کند: تبیین پدیده‌های اجتماعی باید در ارتباط با نظام اجتماعی آن پدیده صورت بگیرد و این ساخت و نظام اجتماعی، در چهار عامل بروز می‌کند: ۱. ارزش‌ها که عبارت‌اند از گرایش‌های اخلاقی مشترک که باعث اتحاد افراد یک جامعه می‌شود؛ ۲. هنجارها که مشتق از ساخت ارزشی یک نظام اجتماعی و جزئی از آن محسوب می‌شوند؛ ۳. نقش‌ها که ساختارهای مختلف جامعه را تشکیل می‌دهند؛ مانند نقش‌های اقتصادی و سیاسی؛ ۴. تجمعات که مجموعه نهادهای ارزش‌ها و هنجارها و نقش‌ها می‌باشند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۵۱؛ جانسون، ۱۳۶۳: ۵۵).

از نظر جانسون، هر نظام اجتماعی دارای ساخت ارزشی به خصوصی است که این ساخت، در نظام اجتماعی دارای کارکردهایی است؛ از جمله اینکه ساخت ارزشی جامعه، گونه‌های خاصی از عمل متقابل بین افراد مختلف را قابل پذیرش می‌کند و ساخت ارزشی جامعه، موجودیت طبقات و قشربندی‌های مختلف اجتماعی را در جامعه توجیه می‌کند. ارزش‌ها، الگوهای اجتماعی هستند که در حد پذیرششان توسط گروهی از افراد، مبنایی برای ایجاد انتظارات مشترک و معیاری برای هدایت و تنظیم رفتار فراهم می‌کند. مهم‌ترین

کارکرد نظام ارزشی جامعه، مشروعیت بخشیدن به بهره‌برداری از قدرت است (جانسون، ۱۳۶۳: ۴۱).

همچنین، از نظر جانسون، مورد مهم دیگری که همپای ارزش‌ها در نظام اجتماعی و تغییر و تحول آن تأثیر دارد، محیط و تأثیرات آن است؛ چون ارزش‌ها همراه با الزامات ناشی از عوامل محیطی، ساخت نظام اجتماعی را تشکیل می‌دهند و از جمله تعارضاتی که از محیط ناشی می‌شوند، یکی محدودیت منابع کالا و دیگری کشمکش‌های طبقاتی بر سر آن است. جانسون، عامل تقسیم کار را نیز از موارد برجسته و مهم در نظام اجتماعی برمی‌شمرد که وقتی در مجموعه روابط بین افراد و شرایط محیطی تقسیم کار ناعادلانه باشد، نابرابری‌های اجتماعی به وجود می‌آید (همان: ۲۳). مفهوم تقسیم کار و نابرابری اجتماعی، یک بخش اساسی از نظریه جانسون است. افراد در موقعیت نابرابری ارزش‌ها، نسبت به نابرابری‌های اجتماعی از لحاظ توزیع قدرت، ثروت و منزلت حساس می‌شوند؛ موضوعی که برای بومیان افریقه در مواجهه با عملکرد والیان عرب مسلمان، خود را نشان داد.

در مطالعه یک نظام اجتماعی نامتعادل، بررسی دقیق میزان ناسازگاری بین نظام ارزشی و شیوه تقسیم کار و نیز شرایط محیطی و تقسیم کار، اهمیت بسیاری دارد. این ساخت ارزشی و نظام اجتماعی، در جامعه‌شناسی پارسونز دو عامل درون‌زا (درون جامعه) و برون‌زا (بیرون جامعه) دارد (روشه، ۱۳۷۶: ۳۱۱). جانسون بر این مبنا، عوامل تحول در نظام اجتماعی و ساخت ارزشی را چهار مورد می‌داند:

۱. منابع تغییر ارزش‌ها با منشأ خارجی؛ از جمله، وسایل ارتباط جهانی و آثار بروز انقلاب در همسایگی یک جامعه. در این مورد، فاتحان عرب در ابتدا شاید به عنوان تحول‌بخش برای بومیان افریقه که از دوران سخت و تحمل بحران‌های اجتماعی، مالیات‌های سنگین و جنگ‌های متوالی با حکومت پیش از خود، یعنی رومیان و یونانیان بیرون آمده بودند، شناخته می‌شدند (مونس، ۱۴۱۲، ج ۱: ۷۹و۶۷).

۲. منابع تغییر ارزشی در داخل نظام - تغییر ارزش‌ها با منشأ داخلی، از جمله بدعت‌گزاران داخلی هستند؛ همچون تغییر موضع و عملکرد فاتحان عرب پس از استقرار در افریقه و در برابر بومیان این منطقه.

۳. منابع تغییر شرایط محیطی در خارج از نظام؛ همانند مهاجرت افراد و تهاجم خارجی؛ از جمله، مهاجرت تدریجی اعراب و استقرار در مناطق مختلف افریقه و در ابتدا تمرکز در

قیروان و ساخت این شهر (ابن عذاری، ج ۱: ۱۹-۲۰) و غلبه‌ی جایگاه و جمعیت آن‌ها در افریقیه.

۴. منابع تغییر شرایط محیطی در داخل نظام، همچون، برهم‌خوردن ترکیب جمعیتی و افزایش جمعیت (جانسون، ۱۳۶۳: ۷۵) که با توجه به مؤلفه‌های اجتماعی در پژوهش حاضر در افریقیه، عامل بیرونی تغییر محیط را می‌توان مهاجرت اعراب به آنجا دانست و عامل درونی تغییر محیط را تحرک قبایل متعدد بومی افریقیه به دنبال اشغال نظامی، و سپس، اجتماعی آنجا به وسیله فاتحان و قبایل عرب برشمرد.

دو عامل مهم دیگر که جانسون آنها را از علل لازم بروز انقلاب می‌داند، یکی رکود قدرت و دیگری فقدان اعتبار است. در مورد رکود قدرت، می‌گوید: وقتی نهادهای کنترل اجتماعی برای از بین بردن ناسازگاری میان ساخت ارزشی و شرایط محیطی و تعارضات ناشی از آن، به استفاده از زور و قوه قهریه روی بیاورند، رکود قدرت، رخ می‌دهد و فقدان اعتبار نیز هنگامی است که ساخت ارزشی یک نظام اجتماعی و شرایط محیطی آن با یکدیگر هماهنگ نباشند و رهبران نیز در ایجاد تحولات سریع برای ایجاد سازگاری نظام اجتماعی با این شرایط، ناتوان باشند و به استفاده از زور و قوه قهریه روی بیاورند که در این حالت، دیگر استفاده از زور و قوه قهریه، مشروع شمرده نمی‌شود.

اگر در پژوهش حاضر، نهاد کنترل را مرکز خلافت در دوره امویان و عباسیان بدانیم، نوع عملکرد این نهاد در مورد تغییر ساخت اجتماعی و ارزش‌های آن در راستای منافع و همسوس کردن آن با سیاست‌های خود، استفاده از قوه قهریه و خشونت را برایشان مشروع می‌نمود؛ اما از طرف دیگر، باعث فقدان اعتبار و رکود مشروعیت قدرت در مواجهه بومیان افریقیه با آنها می‌شد (جانسون، ۱۳۶۳: ۱۰۰-۹۹). بخش مهم نظریه جانسون، مربوط به عامل تسریع‌بخش است که نوعی عامل تکمیل و تمام‌کننده در وقوع جنبش محسوب می‌گردد. عامل شتاب‌زا معمولاً واقعه‌ای خاص یا رویه‌دادی منفرد است که ناگهانی رخ می‌دهد و بروز خشونت را تسریع می‌نماید که در پژوهش حاضر، عامل شتاب‌زا را می‌توان قتل کسبیل‌بن کمرم بربری دانست که باعث بروز و شدت جنبش‌های بعدی شد.

زمینه‌های بروز جنبش‌های اجتماعی در مغرب اسلامی

با توجه به توضیح و تبیین نظریه چالمرز جانسون، در این بخش، به جنبش‌های رخ داده

در مغرب اسلامی با تکیه بر نظریه فوق می‌پردازیم. البته شایان ذکر است که تطبیق دقیق وقایع تاریخی با نظریات رایج در علوم سیاسی و علوم اجتماعی عصر حاضر، غیرممکن است و فقط از این نظریات برای تبیین و وضوح بهتر بحث می‌توان بهره برد.

عبدالله بن ابی سرح، عمرو بن عاص، حسان بن نعمان و عقبه بن نافع، از نخستین فاتحانی بودند که از سال ۲۰ هجری وارد آفریقه شدند. قبایل و بومیان مختلف بربر در حوادث این دوره و در رویارویی با رفتار فاتحان و والیان و در مواجهه با شکل‌گیری تدریجی ساختار اجتماعی جدید، مواضع گوناگونی داشتند؛ برخی از آنها با فاتحان مسلمان همراه بودند و برخی روزگاری نسبتاً طولانی به مقابله می‌پرداختند؛ به تبع آنکه رفتار سرداران عرب مسلمان نیز با قبایل و طوایف بربر از آغاز فتوحات اسلامی متفاوت بود (ابن خلدون، ۱۹۸۸، ج ۲: ۵۷۴-۵۷۳؛ همان، ج ۴: ۲۳۷؛ بلاذری، ۱۹۸۸، ج ۲: ۲۲۷-۲۲۵) این تفاوت رفتار تبعیض‌آمیز برخی والیان اموی با بربرها که به آنان به دیده موالی خویش می‌نگریستند، موجب بروز جنبش‌ها و نهضت‌هایی گاه گسترده بر ضد دستگاه خلافت یا والیان آنها در مغرب اسلامی و حتی اندلس گردید. شورش بربرها علیه عقبه بن نافع، میان سال‌های ۴۱ تا ۴۳ ق و قیام کسيلة بن لمزم در سال ۶۹ ق، از نخستین جنبش‌های ضد خلافت اموی در این منطقه به شمار می‌رود و سپس، جنبش کاهنه بربری و پس از آن، از جنبش بربرهای طنجه به رهبری میسره خارجی در ۱۲۱ ق می‌توان یاد کرد که مشکلات جدی برای حکام محلی پدید آورد. البته در اوایل دولت عباسیان، به طور موقت، این جنبش‌ها فرونشست؛ ولی پس از مرگ یزید بن حاتم مهلبی والی قیروان، جنبش بربرها وارد دوره جدیدی شد و از حدود سال ۱۸۴ هجری، دستگاه خلافت عملاً سیطره کامل خود را بر شمال آفریقا از دست داد و گروه خوارج به فعالیت گسترده‌ای در منطقه و در مسیر جنبش‌های رخ داده دست زدند و در بسیاری مواقع، رهبری بربرهای مخالف را بر عهده گرفتند. از آن میان، می‌توان به قیام ابوحاتم اباضی و محمد بن خزر زنتی اشاره کرد. علاوه بر خوارج که رهبری سیاسی، نظامی و یا فکری برخی جنبش‌ها را در دست داشتند، قوم‌گرایی بربرها نیز عامل مهمی در مخالفت آنان با حاکمان رسمی در ساختار جدید اجتماعی به شمار می‌رفت و همین معنا، سبب شده است تا برخی مورخان خصایص قومی و اخلاقی بربر را مهم‌ترین دلیل این جنبش‌ها بدانند (ابن قوطیه، ۱۳۶۹: ۴۴-۴۱؛ اخبار مجموعه، ۱۸۶۷ م: ۴۴-۴۲)؛ چنان‌که پیش از اعراب نیز انقیادی در مقابل سلطه و فرمانروایی بیزانس نداشتند و از هر فرصتی برای مخالفت و جنگ

با بیزانس استفاده می‌کردند (مونس، ۱۹۴۷: ۲۰). البته برخی همچون ابن‌خلدون، حرکت میسره مطغری را نوعی ارتداد و خروج از اسلام ذکر کرده و او را ملقب به «حقیر» می‌کند؛ در صورتی که قرائن تاریخی، اقدام وی را نوعی جنبش اجتماعی در مسیر مطالبات و خواسته‌های بخشی از بومیان که از سیطره و ساختار حاکمیت جدید ناراضی بودند، نشان می‌دهد (ابن‌خلدون، ج ۶: ۲۸۲).

سه جنبش مذکور، به نوعی بازگوکننده زمینه‌ها و علل جنبش‌ها در افریقیه علیه والیان خلافت مرکزی و معترض به سیطره حاکمیتی و به تبع آن نظام اجتماعی جدید بودند؛ چنان‌که پیش‌تر نیز ذکر شد، با توجه به نظریه جانسون، تغییر ساختار اجتماعی، از مهم‌ترین علل بروز این جنبش‌ها بود؛ چنان‌که در هریک از این جنبش‌ها و عملکرد و رویکرد رهبران آن، این نقطه اشتراک را می‌توان دید؛ برای مثال، این علت مشترک در جنبش کسילה، پررنگ‌تر ظاهر شد. کسילה بن لمزم بربری، از بزرگان و رؤسای بربر بود که در یکی از حملات ابوالمهاجر (از فاتحان عرب) در سال ۵۵ هجری به منطقه جبل اوراس، تسلیم شد و به جرگه مسلمانان پیوست و با ابوالمهاجر از در صلح درآمد. وی حتی به تدریج در فتوحات بعدی با ابوالمهاجر همراهی و همکاری کرد (ابن‌خلدون، ج ۴: ۲۳۷؛ ابن‌عذارى، ۱۹۹۸، ج ۱: ۳۴-۳۱؛ ابن‌عبدالحکم: ۳۲۹؛ رقیق قیروانی، ۱۹۹۰: ۲۱-۲۰؛ ابن‌اثیر، ج ۴: ۱۰۷) و با توجه به شناخت دقیق‌تر و بهتر از موقعیت جغرافیایی منطقه، راهنمایی‌های فراوانی به او کرد؛ اما کسילה پس از مدتی، به دلیل دست نیافتن به جایگاه بالاتر و یا حفظ جایگاه قبلی خود در میان بربرها، در ازای کمک به سپاه مسلمانان و نیز عدم برآورده شدن انتظارات وی، با استفاده از ضعف ابوالمهاجر، با رومیان متحد شد و با همکاری آنها، حملاتی را نیز علیه مسلمانان به راه انداخت. با ورود مجدد عقبه بن نافع و پیروزی‌های مقتدرانه وی، برتری و ریاست کسילה دوامی نیافت؛ ولی به دلیل نفوذ وی در میان بومیان، همچنان به عنوان یک شخصیت قابل توجه و مهم برای فاتحان عرب، اهمیت داشت؛ به طوری که حتی وقتی عقبه بن نافع به جای ابوالمهاجر بر افریقیه منصوب شد، ابوالمهاجر مقام، موقعیت و اعتبار اجتماعی و سیاسی کسילה را در نزد بربرها به عقبه گوشزد کرد؛ اما وی اعتنایی نکرده و حتی برای تحقیر موقعیت و وجهه اجتماعی کسילה، به او دستور داد گوسفندانی که برای آشپزخانه‌اش می‌کشند، پوست بکند. کسילה از این رفتار تحقیرآمیز عقبه بسیار به خشم آمد و تا زمانی که در سپاه عقبه بود، کینه و نفرت خود را از او و ساختار حاکمیتی و اجتماعی جدید

به وجود آمده پنهان کرد تا در موقعیت مناسب، واکنش خود را در قالب یک جنبش با اتکا و حمایت بومیان هوادارش علیه وضعیت موجود نشان دهد (ابن خلدون، ج ۶: ۱۹۳).

کسیله در نهایت، موقعیت مناسب را به دست آورد و با فراخوان قبایل خود در منطقه جبل اوراس، علیه اعراب، جنبش خویش را عملی کرد و بومیان معترض نیز به دلیل رفتارهای تبعیض آمیز فاتحان عرب در نظام سیاسی و اجتماعی غالب و جدید، به کسیله پیوستند و با عصبيت قبیله‌ای و همکاری تنگاتنگ با همدیگر، در طی یک نبرد بر عقبه بن نافع پیروز شدند. کسیله پس از این پیروزی و قتل عقبه، به مدت پنج سال قدرت را در افریقیه به دست گرفت (ابن عبدالحکم: ۲۳۷-۲۳۵؛ سلاوی، ۱۹۵۴، ج ۱: ۸۴-۸۲؛ رقیق قیروانی: ۲۱-۲۰) و با همراهی بومیان توانستند مجدداً در ساختار اجتماعی و حاکمیتی جدید اعراب، حاکمیت و موقعیت خود را بازیابی و حفظ کنند و در تلاش برای فایق آمدن بر دو عامل تحول‌زای بیرونی و درونی، یعنی مهاجرت قوم تازه‌وارد عرب، و به تبع آن، تغییر ساختار اجتماعی بودند؛ اما این پیروزی، خیلی طولی نکشید و در جنگ بزرگی که با اعراب رخ داد، بسیاری از اشراف و بزرگان بربر و حامی کسیله کشته شدند. این نبرد، به کشته شدن کسیله، رهبر جنبش نیز منجر شد (ابن خلدون، ج ۴: ۲۳۸).

کشته شدن کسیله، همانند یک عامل شتاب‌زا - در نظریه جانسون - عمل کرد و باعث تشدید و رشد جنبش‌های اجتماعی بعدی بومیان منطقه علیه ساختار اجتماعی و حاکمیت سیاسی جدید شد که از جمله آنها، جنبشی با رهبری کاهنه بربری بود. با توجه به نقل منابع، کاهنه زنی بربر بود که رهبری قبایل بربر را در منطقه جبل اوراس به عهده داشت. وی پس از قتل کسیله، به دلیل عدم اعتبار حکومت مرکزی در نزد بربرها، و به تبع آن، رکود موقت قدرت اعراب در منطقه، از جمله به دلیل عدم مقبولیت در نزد بومیان، بربرهای جبل اوراس را فراخواند و عهده‌دار حاکمیت بربرها به رهبری خود شد (همان، ج ۷: ۱۳-۱۲).

کاهنه به پشتوانه حمایت بومیان و با استفاده از نارضایتی آنها از فاتحان تازه‌وارد، در جنگ با حسان بن نعمان، والی اموی، پیروز گشت و پس از این پیروزی چشمگیر، مقبولیت و محبوبیت زیادی نزد بربرها پیدا کرد. حکومت او به مدت پنج سال تداوم یافت و وی در این مدت، از اوضاع متشنج و بی‌ثبات منطقه که در نتیجه برخورد اعراب و بومیان ایجاد شده بود، نهایت بهره‌برداری را کرد؛ اما ریاست وی دیری نپایید؛ زیرا خلافت مرکزی همچنان در صدد ایجاد، گسترش و حفظ حاکمیت خود در افریقیه بود. از این‌رو، بی‌وقفه در تلاش

برای شکست بربرهای معارض و معترض افریقیه حرکت می‌کرد که در نهایت، حسان، والی اموی، با رسیدن کمک از سوی خلافت مرکزی، درگیر نبردی سخت با سپاهیان کاهنه شد. کاهنه وقتی متوجه حمله حسان شد، گفت: «اعراب، جز به قصد زر و سیم و غنیمت، هدف دیگری ندارند. بنابراین، برای مقابله با آنها چاره‌ای جز این‌که سراسر افریقیه را ویران کنم، ندارم؛ تا آنها از زمین و غنیمت ناامید شوند.»

بزرگان و امرای کاهنه، با این نظر موافقت کردند. سپس، کاهنه، سربازان و سپاهیان خود را در سراسر کشور پراکنده کرد که با حقد و کینه ناشی از عملکرد والیان اموی، و به تبع، نارضایتی از ساختار جدید حاکمیتی آنها، سرزمین‌ها را بسوزانند و ویران کنند، آنان نیز به تبعیت از دستور وی، همه چیز را ویران نمودند و پناهگاه و قلاع را منهدم ساختند و اموال را غارت کردند و این، نخستین ویرانی افریقیه بود (همان).

کاهنه با این اقدام، باعث از بین رفتن نظم و امنیت و ایجاد بی‌ثباتی در ساختار حاکمیت والیان اموی در افریقیه شد. بالأخره، نبرد اصلی در محلی به نام «قصر الجم» بین صفاقس و سوسه بین دو سپاه رخ داد و حسان با نیروی کمکی چهل هزار نفری از شام توانست کاهنه را شکست دهد. کاهنه، در این جنگ کشته شد؛ اما نکته قابل تأمل این است که بربرها پس از شکست، برای حسان اموی شروطی را در ازای تسلیم شدن خود گذاشتند که از جمله آن شروط، این بود که موقعیت و جایگاه مناسبی برای آنها در سپاه مسلمانان قرار دهد (مونس، ۱۴۱۲، ج ۱: ۱۰۳). حسان نیز چون از شجاعت و مهارت جنگی آنها مطلع بود، در جهت پیشروی و ثبات بخشی به فتوحات خود، قبول کرد. این شرط بربرها، نشان دهنده تلاش آنها برای حفظ جایگاه اجتماعی خود در نظام حاکمیتی جدید بود؛ چه زمانی که قدرت جنبش علیه حکومت جدید داشتند و چه زمانی که مجبور به انقیاد در مقابل قدرت فاتحان جدید می‌شدند. دو جنبش فوق، در نهایت، به یکی از جنبش‌های اصلی و بزرگ بربرها به رهبری میسر مدغری در دوران والیان اموی منجر شد. می‌توان گفت هر سه علت بروز جنبش‌ها در نظریه جانسون (نظام اجتماعی نامتعادل، رکود قدرت و فقدان اعتبار اجتماعی و مقبولیت عمومی) را در خود داشت.

میسره مدغری (مطغری)، یکی از بومیان افریقیه و از قبیله مطغره در قیروان بود. وی پس از گرایش به اسلام، به مذهب صفریه که یکی از مذاهب خارجی بود، گروید و در صدد ترویج آن برآمد و ایالت طنجه را برای اشاعه این مذهب انتخاب کرد (ابن خلدون، ج ۶:

۱۴۵). میسره در سپاه والیان اموی و فتوحات آنها شرکت داشت؛ اما به دلیل مشاهده رفتار و عملکرد ناعادلانه والیان با بربرها، از سپاه اعراب خارج شد و به میان قبیله خود به منطقه «ریف» بازگشت و شروع به بیان تبعیض‌های ناروای فاتحان برای قبایل بربر کرد. بدین ترتیب، قبایل بومی که با تجربه قبلی از این‌گونه عملکرد فاتحان داشتند و نیز در جنبش‌های پیشین در مواجهه با این نوع رفتار شکست خورده بودند، از این فرصت بهره بردند و بسیاری از آنها به میسره پیوستند.

میسره، حتی قبل از هر اقدام و درگیری مستقیم با اعراب، به همراه چند نفر از پیروانش به دمشق رفت تا خلیفه اموی را ملاقات کند و در باره رفتارهای نامناسب و بی‌عدالتی‌های والیان شکایت نماید؛ ولی هنگامی که با بی‌اعتنایی خلیفه در خصوص اعتراض مسالمت‌آمیز خود مواجه شد، راهی جز جنبش برای احقاق هدفشان ندید (ابن خلدون، ج ۶: ۲۸۲؛ ابن اثیر، ج ۵: ۱۹۲-۱۹۱؛ ابن عذاری، ج ۱: ۵۶-۵۱).

به این ترتیب، میسره مشغول ترویج مذهبش در میان قبیله خود (مدغره) بود و شروع به جلب هوادار و تحریک آنان بر ضد عرب‌ها و حکمرانان حکومت جدید کرد. دیری نپایید که آنان را با خود هم‌عقیده نمود و پرچم نارضایتی و جنبش را برافراشتند و اندکی بعد، دامنه دعوت، قبیله مکناسه را نیز دربرگرفت و افراد این قبیله، به میسره و قبیله و حامیان او پیوستند. کارگزاران امویان در ایالت طنجه، عمر بن عبدالله مرادی بود که تعصب شدید عربی داشت و بی‌اعتنا به احساسات و خواسته‌های بربرها، به آنها ستم و اجحاف روا می‌داشت. سپاهیان میسره، با استفاده از موقعیت دوری سپاه عبیدالله حبّاب و حبیب بن ابی عبیده (کارگزاران اموی) که به سیسیل رفته بودند (ابن عذاری، ج ۱: ۵۶-۵۱؛ ابن اثیر، ج ۵: ۱۹۲-۱۹۱) و به نوعی رکود قدرت مرکزی در منطقه به وجود آمده بود، میسره سپاهیان خود را سوی طنجه حرکت داد که در چند نبرد طولانی با والیان اموی، در نهایت میسره با وجود انگیزه قوی بربرها در حمایت از میسره و جنبش خود، پیروز شدند.

میسره پس از این پیروزی، به مقر خود در طنجه بازگشت و ادعای خلافت کرد و هوادارانش با همین عنوان با او بیعت کردند و شکل‌گیری اولین دولت خوارج در مقابل حاکمیت خلافت مرکزی (امویان) و والیان آن و ساختار اجتماعی و سیاسی تحمیلی، در آفریقیه پایه‌ریزی شد. این جنبش، در ادامه جنبش‌های پیشین بود که در مقطعی به شکستن ساختار حاکمیت جدید منجر شد و در نهایت، به دولتی مستقل تبدیل گشت و در

قالب یک حکومت مستقل، با پشتوانه و حمایت بومیان به ثمر نشست و از همین مسیر، دیگر دولت‌های مستقل از خلافت مرکزی، همچون ادریسیان، دولت‌های خوارج نیز به تدریج و با انگیزه‌ای تقریباً مشترک، شکل گرفتند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر، به بررسی و تبیین علل و زمینه‌های جنبش‌های اجتماعی افریقیه در عصر والیان اموی پرداخت. برای این منظور، در تبیین علل و زمینه‌های این امر، از نظریه تحول انقلابی چالمرز جانسون استفاده شد و بر مبنای آن در تبیین جنبش‌های افریقیه در این دوره مورد بحث، این فرضیه مطرح شد که: علل لازم شامل نظام اجتماعی نامتعادل، رکود قدرت و فقدان اعتبار حکومت، تأثیر مهمی در بروز جنبش‌های اجتماعی افریقیه داشتند. این علل لازم، متغیرهایی بودند که بستر جامعه را برای بروز جنبش‌های اجتماعی و هرگونه حرکت جمعی دیگر آماده کرده و در میان این علل، نظام اجتماعی نامتعادل و در حال تحول، اهمیت بیشتری دارند؛ چون یک نظام اجتماعی در پی فشارهایی که از فرایند تغییر و تحول منابع بیرونی و درونی بر آن وارد می‌شود، احتمال دارد که ناهماهنگی در تغییرات ارزشی و تغییرات محیطی دچار شود و انعکاس این ناهماهنگی در ساخت ارزشی بومیان افریقیه، زمینه را برای بروز متغیرهای بعدی، یعنی رکود قدرت و فقدان اعتبار آماده می‌کند. بازخورد این ناهماهنگی، این نتایج را به دنبال داشت و ساخت ارزشی افریقیه، به کارگیری خشونت علیه خلافت مرکزی را قابل پذیرش نشان داد و همچنین، موجودیت طبقات و قشربندی‌های اجتماعی در جامعه آن روز و شیوه توزیع منابع قدرت و ثروت و منزلت موجود را نمی‌پذیرفت و نیز هیچ مشروعیت و مقبولیتی برای نظام سیاسی خلافت امویان قائل نبود. همچنان‌که این عوامل، به‌ویژه مسئله جایگاه اجتماعی، در جنبش‌های کسبیه و کاهنه و سپس میسره رخ داد و در ادامه، بر اساس نظریه جانسون یک بستر مناسب که این علل لازم را برای بروز جنبش داشته باشد، نیاز به یک عامل تسریع‌بخش و کافی (عامل X) دارد تا جنبش شکل بگیرد. با توجه به جنبش‌های افریقیه که در بستر همان جامعه‌ای که علل لازم را دارا بود، رخ دادند، در این میان، عامل کافی، قتل کسبیه‌بن کمرم بود که در ادامه آن، اولین جنبش کاهنه بربری که یکی از عوامل آن، انتقام خون کسبیه بود، رخ داد و سپس، جنبش میسره مدغری بروز کرد و این جنبش، به تشکیل حکومت منتهی شد.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین (۱۹۶۵)، الکامل، بیروت: دار صار، ج ۵.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۹۸۸)، العبر، تحقیق خلیل شحاده، بیروت: دار الفکر، ج ۴، ۲.
- ابن عبدالحکم، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله (۱۹۹۸)، فتوح مصر و اخبارها، بیروت: دار الفکر.
- ابن عذاری مراکشی، محمد بن محمد (۱۹۹۸)، البیان المغرب، بیروت: دار الثقافة، ج ۱.
- ابن قوطیه (۱۳۹۶)، تاریخ فتح اندلس، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک، ترجمه ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بشیری، حسین (۱۳۸۲)، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: دانشگاه تهران.
- بلاذری، ابوالحسن (۱۹۸۸)، فتوح البلدان، بیروت: دار المکتبه الهلال.
- جانسون، چالمرز (۱۳۶۳)، تحول انقلابی، ترجمه حمید الیاسی، تهران: امیر کبیر.
- رقیق قیروانی، ابواسحاق ابراهیم بن قاسم (۱۹۹۰)، تاریخ افریقیه و الغرب، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- روشه، گی (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: تیان.
- (۱۳۶۸)، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰)، دائرة المعارف علوم اجتماعی، تهران: کیهان.
- سلاوی، احمد (۱۹۵۴)، الإستقصاء لأخبار دول مغرب الاقصی، مغرب: دارالبیضاء، ج ۱.
- مجهول المؤلف (۱۸۶۷)، اخبار مجموعه، بغداد: مکتب مثنی.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران.
- مونس، حسین (۱۴۱۲)، تاریخ الغرب و حضارته، بیروت: العصر الحديث، ج ۱.
- (۱۹۴۷)، فتح العرب المغرب، قاهره: مکتبه الآداب.